

# سیمای کارگزاران در مدیریت اسلامی

حسین بشیر



## چکیده

نویسنده در این مقاله با رویکرد به نهج البلاغه درصدد است تا سیمایی از مدیریت اسلامی را ترسیم نماید. شوش کار علوم انسانی، مطالعات فرهنگی و علوم انسانی

نخست، برای این که بتوان به چنین نتیجه‌ای در تحقیق نائل شد، لازم است هدف حکومت اسلامی از نوعی که پیامبر ﷺ و علی علیه السلام عهده‌دار آن بوده‌اند روشن شود، زیرا شالوده ساز تمامی نظام، همان چیزی است که علت غایی آن از قبل مشخص شده است.

در بررسی انجام شده چنین به دست می‌آید که هدف از به دست گرفتن قدرت و عهده داری مدیریت جامعه، چیزی جز خود آن است و آن همان چیزی می‌باشد که پیامبران الهی علیهم السلام برای آن مبعوث شده‌اند، یعنی انسان

سازی در قالب تعلیم و تربیت جامعه بر نهج شایسته، منطبق بر سنت‌های الهی؛ و همین امر، وجه امتیاز مدیریت دینی بر انواع مشابه آن است. نویسنده آن گاه به تبیین حدود و ابعاد مدیریت دینی بر طبق الگوی نظام حکومتی امام علی علیه السلام می‌پردازد و انتظارات ویژه‌ی چنین مدیریتی را در قالب چند بند بررسی می‌نماید.

نخستین انتظار آن است که اینان اسوه‌ی سایر مردم باشند؛ دیگر آن که به هدایت و ارشاد و تربیت جامعه همت بگمارند؛ و دیگر آن که همواره از حق جانب‌داری نموده، چارچوب حقوقی شهروندی را پاس بدارند. همچنین خاطر نشان می‌سازد که مدیریت اسلامی مسؤلیت است نه ریاست، لذا باید خود را همواره خادم مردم بدانند، نه آمر و فرمانفرما، و از این روی تنها به نیروی فکری خود متکی نباشند و امور را براساس شورا و مصلحت بینی جمعی انجام دهند.

نکته‌ی دیگر در مورد نوع مدیریت اسلامی این است که زمامداری دینی امانتی است که مدیران عالی جامعه عهده‌دار آن هستند؛ و فرجام سخن این که مدیران در نظام مدیریت اسلامی علاوه بر کوشش در ارتقای معنوی افراد جامعه، باید نسبت به عمران و آبادی کشور و بالا بردن توان اقتصادی جامعه بکوشند و نسبت به حیف و میل در مصرف بیت‌المال، از خود حساسیت نشان دهند.

**واژگان کلیدی:** مدیریت، حکومت، جامعه‌ی دینی، ارشاد و تربیت، بیت‌المال، شورا.

## ضرورت وجود حکومت دینی

ایجاد نظام و دستگاه حکومتی برای دین، جزو ضروریات است؛ و ملاحظه در سیره‌ی بسیاری از انبیا (همچون موسی و یوسف و داوود و سلیمان علیهم السلام) و

حضرت محمد ﷺ) و التفات به خصوصیت حکومت آنان پاسخ گوی این سؤال است.

تأمل در نوع مشی و سلوک پیامبر اکرم ﷺ در سیزده سال قبل از هجرت و پس از آن، و توجه به نقش بیعت‌هایی که در سه نوبت با پیامبر انجام شد (عقبه اولی و دوم مقارن هجرت و بیعت رضوان، قبل از فتح مکه) یاد آور این نکته است که نوع کار ایشان قبل از بیعت، به صورت انجام رسالت محض و پس از آن همراه با نوعی حکومت بوده است. حتی شکل حکومت قبل از بیعت رضوان (که قبل از آن نیز، بیعت عقبه بوده است) با بعد آن تفاوت دارد (بعد از آن اقدام به توسعه‌ی سیاسی شد).

در بیعت عقبه اولی نمایندگان قبایل ساکن در یثرب بر این اساس بیعت کردند که: به خدا شرک نوزند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و نسبت ناروا نزنند، در امور خیر نافرمانی پیامبر ﷺ نکنند؛ و اما در بیعت عقبه دوم (ابن هشام، ۱۳۶۳، ۷۶-۷۵) عطف بر بیعت اولی (در سال قبل)، که تعداد بیشتری از نمایندگان قبایل و از جمله اوس و خزرج آمده بودند، پیامبر ﷺ از آنان تعهد گرفت که همچون ناموس و فرزند از ایشان حمایت کنند و در مقابل به آنان فرمود: ذمّه‌ی شما ذمّه‌ی من است، من از شما و شما از من هستیم و دشمن و دوست ما نیز یکی است (ابن هشام، ۱۳۶۳، ۸۵-۸۴).

و اما در بیعت رضوان که تعداد مسلمانان در حد یک سپاه عظیم بود، به دلیل نویدهایی بر فتح‌ها و شکستن طلسم امپراتوران که در قرآن آمده است، مسأله فراتر از اداره‌ی جمعی در حد یک «مدینه» است (فتح، ۲۳-۱۸). چنان که پس از رحلت ایشان هم تلقی مردم از خلافت اداره‌ی جامعه‌ی بزرگ اسلامی بود.

### هدف یا اهداف حکومت در اسلام

هدف هر حکومتی با به عبارت دیگر، علت غایی آن، از آبخشور انگیزه‌ی بنیان گذارش غنا می‌یابد و سپس شکل هدف به خود می‌گیرد؛ و انگیزه، از ادراک

نیازی پدید می آید که وی بدان دست یافته است.

برای روشن تر شدن پاسخ به این سؤال که «هدف یا اهداف حکومت در اسلام

چیست؟» ناگزیر به چیدن مقدماتی برای طرح اندیشه‌ی حکومت دینی هستیم:

- نظام آفرینش براساس قوانینی ثابت و متغیر استوار است.

- انسان در طبیعت، جزئی از مجموعه‌ی آفرینش است.

- مجموعه‌ی قوانین آفرینش، متشکل از مجموعه‌های ریزتری برای هر

بخش خاص از خلقت است، که انسان در این میان، بخش متمایزی را به خود

اختصاص می دهد.

- قوانین حاکم بر طبیعت و انسان، حق است و ماسوای آن باطل؛ و آنها

واقعیت نیز هستند.

- آفریدگار جهان و انسان - براساس قاعده‌ی لطف - باید انسان را نسبت به

مبدأ، و معادش آگاه سازد و واقعیت‌ها را به او بشناساند، تا این که انسان بتواند و

سلوک خود را با ناموس‌های آفرینش (قوانین و حقایق) همسازگرداند، تا حیات

سالم، طیّبه و امنی داشته باشد.

- یکی از امتیازات اساسی و جداکننده‌ی انسان از سایر موجودات، همانا

قدرت ذهن بر درک امور انتزاعی، و یا به عبارت قدیم‌تر، قوه‌ی ناطقه‌ی او است.

- انسان به عنوان «سرگل» آفرینش از همین جا شناخته می شود و همین امر

است که ما را کمک می رساند تا دریابیم که «کلیدهای پنهانی» آگاهی و شناخت،

در نهاد او به عنوان «گنجینه‌ی استعداد» تعبیه شده است و او می تواند - اگر

بخواهد - با کمک گرفتن از «عقل» خود، هم به علم درباره‌ی آن حقایق و

واقعیت‌ها راه یابد و هم چگونگی سازگاری و سپس بهره‌برداری بهینه‌تر را

دریابد.

- عقل‌ها از مراتب و پله‌هایی نسبت به تکامل و بالیدن و پرورش خود

برخوردارند و از این رو، در هر پله‌ای، عقل قادر به کشف مقدار متناسبی

می باشد و برای ادراک و وقوف کامل بر همه‌ی حقایق، عقل کامل لازم است، تا

هم خود به کشف و ارائه‌ی نوامیس آفرینش دست یابد و هم به عقل‌های دیگر کمک کند تا به گنجینه‌ی استعداد‌های خود راه یابند و بر آنها دست پیدا کنند.

- عقل کامل به محض اشراف بر مقام در خور شأنش از جانب آفریدگار به سایرین معرفی می‌شود، یعنی ابتدا «اختیار» می‌شود و سپس «مبعوث» می‌شود.

- این شخص، همان پیامبر است که در جامعه نیاز بزرگی را درک می‌کند و آن آرایش، پیرایش و ایجاد صلاحیت برای سازگاری انسان‌ها با آن حقایقی است که وی آنها را ادراک نموده و از منبع حیّ قیوم دریافت داشته است.

پس انگیزه و داعی بر تبلیغ رسالت خود می‌یابد، چنان‌که اگر خورشید را در دستی و ماه و ستارگان را در دست دیگرش بنهند، تا از انجام رسالتش باز ایستد، او نمی‌پذیرد. زیرا در پس وجود داعی و انگیزه، هدف بزرگ و ارزش‌مندی در افق وجودش، همچون فجرى دمیدن و سرزدن آغاز کرده است.

بنابراین، هدف از ایجاد حکومت، توسل به یک ابزار و وسیله برای هدف رسالی وی می‌باشد که همچون آبه‌ی نوری بر «لوح محفوظ»، آن را می‌بیند و دائماً «تلاوت» می‌کند! و جانشین پیامبر نیز جز این برداشت را از حکومت ندارد، زیرا او «جانشین» پیامبر است.

تأمل در کلام مولا، آنجاکه می‌فرماید:

واصطفى سبحانه من ولده انبياء اخذ على الوحى ميثاقهم، و...  
 ليستأدوهم ميثاق فطرته، و يذكروهم منسى نعمته، و يحتجوا عليهم  
 بالتبليغ، و يثيروا لهم دقائن العقول، و يروهم الايات المقدره  
 (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، خ ۱)

(از پیامبرانی که از میان فرزندان آدم برگزید پیمان بر ابلاغ وحی خود گرفت و... تا پیمان سرشت خود را از آنان باز ستاند و مردمان را نسبت به نعمت‌های فراموش شده‌اش یاد آوری نمایند و با تبلیغ بر آنان استدلال کنند و تا گنجینه‌های پنهان شده‌ی عقل‌ها را برشوراندند و نشانه‌های اندازه‌گیری شده [برای نظام آفرینش] را به آنان بنمایانند...) کارساز است.

## وجه امتیاز حکومت دینی

حکومت دینی را از غیر آن چگونه می‌توان شناخت؟

بر مبنای کشف ماهیت دین، طبعاً دو وجه امتیاز در حکومت دینی نهفته است:

- حکومت شریعت الهی است، نه انسان.

- تمامی ساختار و سازمان حکومتی تداعی‌کننده‌ی اصل «خليفة اللّهی» انسان است.

شخص پیامبر ﷺ و جانشینان او ﷺ نه از این جهت مطاع هستند که به عنوان یک انسان حاکم مورد بیعت و انتخاب قرار گرفته‌اند، بلکه از این جهت که سخن آنان حق و از جانب خداست. حتی محبت آنان نیز، از همین باب است، که چون خدا را دوست می‌دارند و خدا نیز، آنان را دوست می‌دارد. پس در واقع، این خدا و شریعت اوست که حاکمیت می‌یابد و حکومت می‌کند و شخص در این میان، یک امانت‌دار و واسطه‌ی رسیدن حکم به مردم است. یکی از محققان اسلامی در این مورد چنین می‌گوید:

بر مبنای ماهیت حقیقت نهایی، که در آموزه‌ی خالص [اسلام] انعکاس یافته است، اسلام مقرراتی را به نام شریعت نهاده است که بر زندگی آدمی حکومت می‌کند و هدف آن ایجاد شایستگی در آدمی است که بتواند در کمال سازگاری با این حقیقت زندگی کند (آرام، ۱۳۶۱، ۱۷).

امیرالمؤمنین علیؑ نیز، آنجا که در پاسخ قول خوارج که می‌گفتند: «لا حکم الا لله» فرمود:

کلمة حق یراد بها الباطل (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۲۵، ک ۴۰)

نظر به همین مطلب دارد که اولاً: خوارج راست می‌گویند که حاکم اصلی خداست و هموست که حکومت می‌کند، لیکن دومین موضوع را از یاد برده‌اند که تشکیل حکومت زمینی دینی در میان انسان‌ها برای تحقق بخشیدن به حکومت «الله» لازم است؛ زیرا خوارج به نوعی هرج و مرج سیاسی

(بی‌حکومتی) قائل بودند (اگر چه در میان خودشان، در رأس شورا، یک رئیس داشتند). ثانیاً منظورشان تیشه به ریشه‌ی حکومت «الله» زدن است، زیرا هیچ جامعه‌ای بدون رهبر (چه صالح و چه ناصالح) به سمت هدف اصلی خود رهسپار نخواهد شد. پس سخن آنان در عمل، بی‌پایه است.

### حکومت اسلامی، مدیریت عالی جامعه

در آغاز باید مسأله‌ی اصلی تحقیق در عنوان کلی «مدیریت عالی جامعه» روشن شود؛ چه آن که در این مبحث دو فرض ممکن وجود دارد و هر کدام ویژگی‌های خود را دارد:

الف - مدیریت جامعه اسلامی؛

ب - مدیریت اسلامی جامعه.

به سخن دیگر، باید دید مراحل رشد معنوی جامعه‌ی اسلامی در چه وضعیتی است. آیا اسلامی بودن جامعه تنها در همان حدی لحاظ شده است که مردم آن مسلمان هستند، لیکن از نظر پیشرفت در اعتقادات خود به ضرورت انتخاب نوع مدیریت صرفاً اسلامی نرسیده، دارای بینشی نسبی گرایانه بوده و در نتیجه، از نظر دینی و سیاسی نظام لیبرال و پلورال را می‌پسندند؟

مسئلاً در چنین صورتی - بدون توجه قبلی افراد جامعه نسبت به نیاز واقعی‌شان به نوع مدیریتی از سنخ سایر اعتقادات دینی - سخن از مدیریت اسلامی جامعه توضیحی برای مسائل بنیادین جامعه نخواهد داشت و همچون آوای دلکش و جان بخشی است که برای افراد کر اجرا گردد.

فرق نمی‌کند که ما در این رابطه به نظریه‌ی اندامواره‌ای یا به چیزی دیگر قائل باشیم. تعریف یک ابزار و نوع کارکرد آن و چگونگی تناسب و ارتباط آن برای مجموعه‌ی دستگاهی که آن در آنجا می‌خواهد به کار گرفته شود، یک اصل عقلی و علمی ثابت شده‌ای است.

اینجا سخن در نقص ایمان و اسلام نیست، سخن از نوع دریافتی است که

ذهنیتی خاص به جامعه داده است. ذهنیتی که تابع عناصر شناختی معین است و با تغییر آنها تغییر می‌یابد.

کسانی که بر مبنای اجتهادی غلطی به رویه‌ای رسیده بودند (همچون حقانیت اصحاب جمل یا معاویه یا خوارج) از نظر امام علی علیه السلام کسانی بودند که در چارچوب معرفتی آنان اشکالی وجود داشت که می‌توانست با مباحثه، مناظره و توجیه عقلانی رفع شود و از این رو، امام علیه السلام، در مواجهه با آنان تا قطع امید کامل از رفع اشکال معرفتی، دست به سلاح و اقدام نظامی نمی‌زد؛ و حتی اگر جامعه را از اقدامات تخریبی و به فعالیت رسیدن نیات غلط آنان، جامعه را در امان می‌دید، اندیشه‌ی تعقیب و سخت‌گیری نیز، نسبت به آنان روا نمی‌داشت و رفتار امام علیه السلام بعد از واقعه‌ی جمل گواه این سخن است.

امام علیه السلام یاران خود را از برخورد خشن و متعصبانه‌ی آنان نسبت به اهل شام، که به دشنام و ناسزاگویی می‌پرداختند نهی نمود و گفت: به جای این کار بگوئید: «خدایا خون ما و اینان را حفظ کن و میانه‌ی ما را با هم اصلاح فرما و آنان را از گمراهی شان به در آور و هدایت نما، تا این که [در اثر این برخورد عقلانی شما] هر که حق را نمی‌شناسد و در راه کج و کینه توزی افتاده است آن را باز شناسد و باز ایستد» (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۶۵۹، ک ۱۹۷).

شاید آن حضرت بیشترین حجم مباحثات و توجیهاات و برخوردهای علمی را، پس از اهل شام، با خوارج داشته‌اند؛ آنان که از بنا منکر حکومت در جامعه‌ی اسلامی بودند و از این موضع به مخاصمه با ایشان وارد می‌شدند و امام علیه السلام چه به وسیله‌ی یاران دانشمندش و چه شخصاً وقت زیادی در توجیه آنان صرف نمود و همواره می‌خواست از طریق جلسات بحث و بررسی آنان را به مدار فکری صحیح بگرداند و ایده‌ی به اصطلاح منهای حکومت یا منهای حکومت فرد تعیین یافته‌ای برای مدیریت اسلامی جامعه را از ذهن آنان پاک و اندیشه‌ی آن را جایگزین نماید (ابن ابی الحدید ۳، ۱۴۰۴ هـ ق، ۱۲۸).

- حارث بن حوط به نزد امام علی علیه السلام می‌آید و در مورد اصحاب جمل با



ایشان به بحث می‌پردازد و امام علیه السلام برای او توضیحاتی می‌دهند و می‌گویند این طور که معلوم است تو حق را نشناخته‌ای تا بتوانی اهل حق را بشناسی، همچنین از باطل هم سر در نیاورده‌ای تا هر که را در آن وارد شده بشناسی (ابن ابی الحدید ۱۹، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۱۴۷).

- خریط بن راشد الناجی، از قبیله‌ی بنی ناجیه (خوارج) بعد از صفین، به همراه سی نفر، به نزد ایشان آمدند تا اعتراض خود را بر ایشان وارد نمایند. امام علیه السلام به او گفت: بیا با هم بررسی کنیم و موضوع را در سنت به بحث بگذاریم تا من پاره‌ای از امور را برایت روشن نمایم، تو هم چیزهایی را به یاد می‌آوری و تذکر می‌دهی. شاید مسائلی وجود داشته باشد که تاکنون از آنها غفلت داری!... (نفس این موارد علاوه بر آنچه نکاتی را آموزش می‌دهد، دلالت بر اهمیت دادن امام علیه السلام به موضوع بحث و گفتگو و نقش کارساز آن در حل معضلات فکری دارد، تا آنجا که امام علیه السلام خطبه را - یا جنگ و مسائل مهم دیگر را - رها کرده به پاسخ دهی و گفتگو می‌پردازد).

### مدیریت اسلامی جامعه

در واقع، مسأله‌ی اصلی بحث ما را همین عنوان تشکیل می‌دهد. آنچه می‌خواهیم در قالب روش حکومتی حضرت مولا مطرح کنیم، برای تبیین و روش سازی یک نظام حکومتی‌ای است که به نهج اسلامی و سازگار با مکتب اسلام باشد؛ نمونه‌ای از مدیریت جامعه‌ی موفق.

البته معنای توفیق آن نیست که در هدف‌های مادی کوتاه مدّت به آنها نائل گردیم. آنچه در حقیقت می‌توان نام توفیق بر آن نهاد، سرافرازی و مجد یابی و پیروزی در دادگاه عقل عالمیان است؛ چنان که در موضوع حکومت پنج ساله‌ی خود آن حضرت چنین است. اگر ساده اندیشانی فرضاً راه مسامحه و سیاست بازی را با معاویه، چه آن زمان و چه هم اکنون، پیشنهاد می‌کردند و جز آن را خطای سیاسی می‌پنداشتند، از دیدگاه برتر عقلی، هم اکنون روشن می‌شود که تنها

راه عقلی در برابر امثال وی، همان شیوه‌ای بوده است که امام علیه السلام اتخاذ نموده بوده‌اند؛ چه آن که در فرض ابقای وی، اقدام بعدی امام علیه السلام در جهت عزل او، اقدامی بدون پاسخ منطقی تلقی می‌شد.

از این رو، شناخت حقیقت و کنه آن نوع مدیریت، پیش از مطالب دیگر ضروری می‌نماید.

### تمایز مدیریت اسلامی جامعه با سایر مدیریت‌ها

برای این که بتوان چیزی را از غیر آن باز شناخت، باید آن را تعریف نمود؛ به گونه‌ای که فصل‌های منطقی و حد و رسم‌های آن بتواند وجه یا وجوه تشخیص کامل به آن ببخشد که خود به خود نسبت به آنها متمایز گردد. حال اگر حکومت اسلامی را همان مفهوم کلی‌ای در نظر بیاوریم که تحت عنوان «مدیریت» قرار می‌گیرد، نوع خاص آن، که مدیریت اسلامی جامعه باشد، را چگونه می‌توان از انواع مشابه تمیز داد؟

مسئله‌ی چیزی که هیچ شکی در آن نیست، اشتراک در حوزه‌ی معنای عمومی مدیریت است. در مدیریت اسلامی نیز، اداره‌ی امور جامعه براساس مصالح ملی، عنصر اصلی در عقلانیت آن است. اما آنچه همواره به آن تشخیص می‌دهد وجود و خصوصیت یا مختصه‌ی دیگری است:

- الف - اسوه‌گی و مقتدایی، که از این رو «امام» خوانده می‌شود.
- ب - هدایت و تربیت (یا تعلیم و تربیت)، که از این جهت به او رهبر می‌گویند. بنابراین، شایسته است در دو عرصه‌ی عمومی و خصوصی از آن بحث شود؛ مشترکات و مختصات.

### مشترکات مدیریت جامعه

ویژگی‌های مشترک مدیریت شناخته شده در فرهنگ جوامع برای رئیس عالی

آنها. چارچوب عمل و اجرا، وظایف و اختیارات او بر حسب قانون رسمی جوامع (و در جوامع غیر پیشرفته بر حسب سنت‌ها) انتظارات و اهدافی که وی برای تحقق آنها روی کار می‌آید و... مسائلی هستند که در هر مدیریتی ضرورت می‌یابند.

بحث در این حوزه‌ی عمومی بسیار و از حوصله‌ی این مقاله بیرون است، زیرا اولاً، دانش مدیریت پیشرفت فوق العاده‌ای نموده است، تا جایی که دانشگاهی را با رشته‌های مختلف به خود اختصاص داده است، و ثانیاً، نوع جامعه‌ها یکی نیست و لذا عرف و قانون نیز، در آنها فرق می‌کند. با این حال، در تفسیر جامعی از مصالح ملی، چند مسأله را می‌توان مورد اشاره قرار داد:

بهره‌مندی از دانش پهناور به همراه توان جسمی و روحی توسعه‌ی دانش عمومی وی، در قلمرو مدیریتی، که شامل فعالیت‌های مختلف علمی، فنی، اقتصادی و سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و... می‌شود، یک ضرورت عقلی است و اگر جز این باشد در ارزیابی‌ها دچار زیان می‌شود. منظور ما از توسعه‌ی دانش، سطح گسترده‌ی اطلاعات عمومی او نسبت به اغلب مسائل جامعه است، نه داشتن توان علمی تخصصی؛ زیرا چنین چیزی عملاً غیرممکن است.

قرآن مجید نیز به این ویژگی طالوت، به عنوان دلیل عقلی انتخاب او به عنوان پادشاه بنی اسرائیل، اشاره می‌کند: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» (بقره، ۲۴۷) به عبارت دیگر، آشنا به فنون، نه متبحر در فن واحد بودن وی مقدار بسنده‌ای است که وی را قادر می‌سازد تا مورد اغفال و فریب واقع نشود و کارها را بیرون از اولویتی که واقعاً دارند رسیدگی نکند.

توان جسمی و روحی لازم نیز چنین است که عقل آن را ضروری می‌داند و یکی از قیدهای عطفی آیه‌ی فوق می‌باشد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز، کسی را سزاوارتر به امر حکومت می‌داند که توانمندترین مردم در اداره‌ی امور آنان

باشد:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ اقْوَاهُمْ عَلَيْهِ... (نهج البلاغه،

۱۳۵۱، ۵۵۸، خ ۱۷۲)

**استقلال و حفظ تمامیت ارضی، امنیت و وحدت ملی**

همان گونه که یک بدن در صورتی می تواند به فعالیت های خود درست ادامه دهد که مورد هجوم امراض و میکروب ها و ویروس ها واقع نباشد و قدرت دفاعی لازم را به هنگام مواجهه با آنان داشته باشد و از نظر روحی نیز، دچار اضطراب و پریشان روحی نباشد. جوامع انسانی نیز، همین حکم را دارند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در ضمن توصیه هایی که به مالک اشتر می کند، به این نکات اشاره دارد:

فالجنود باذن الله حصون الرعية، وزین الولاة، و عزالدین، و سبل

الأمن، و لیس تقوم الرعية إلا بهم... (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۰۰۳، ن

۵۳)

حضرت می فرماید مردم جامعه نمی توانند قوام داشته باشند، مگر به وسیله ی ارتشی که دژ مستحکم جامعه و مایه ی عزت و شوکت دین است و امنیت راهها را تضمین می کند.

خود آن حضرت نسبت به استقلال و تمامیت ارضی مسلمانان بسیار حساس بوده اند و از این که مردم نسبت به این مسأله بی تفاوت باشند آنان را سرزنش نموده و می فرماید:

آیا به دامنه ی خود نمی نگرید که از آن کاسته شده و شهرهای شما را [ یکی

بعد از دیگری ] گشوده اند و متصرفات شما را از دستتان خارج کرده اند و در

سرزمینتان با شما می جنگند؟... (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۰۵۰، ن ۶۲)

**عدالت اجتماعی و اقتصادی، افزونی درآمدهای ملی**

این فقره در زمره ی انتظارات قرار می گیرد و رمز بقای دولت هاست.

ادبا، حکما و علمای اسلامی، همچون ابن مقفع، خواجه نظام الملک، خواجه

نصیر، عنصرالمعالی، فخر رازی، نویسندگان کليلة و دمنه و قابوسنامه و سایرین در آثار روان و شیوای فارسی و عربی، همواره این موضوعها را در قالب قصه، اندرز، مثل و نثرهای خطابی به اولیای امور جامعه گوشزد نموده‌اند و بر آن تأکید ورزیده‌اند.<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر جا به مناسبت از آن یاد نموده و کارگزاران خود را به رعایت آن در جهت تقویت بنیه‌ی جامعه و جلب حمایت‌های آن فراخوانده است؛ چنان که در همین نامه‌ی مالک اشتر می‌فرماید:

همانا برترین چشم روشنی برای زمامداران جامعه برپایی عدل و رخ نمودن پیوند دوستی بین مردم است و این امر حاصل نمی‌شود، مگر آن که بهداشت روانی آنها لحاظ گردد [دل و جان سالمی داشته باشند] (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۰۰۶).

ای مردم... شما بر من حق دارید که خیر خواهان باشم و در آمدتان را افزون سازم (همان، ۱۱۴، خ ۱۱۴).

شک نیست که اقتدار و شوکت ملی یک جامعه به میزان توانایی‌های آن بستگی دارد و دارایی عمومی پایه و اساس همه‌ی توانایی‌های سیاسی، علمی و فرهنگی می‌تواند باشد؛ و این در صورتی است که اقتصاد آن جامعه بر پایه‌ی قسط و عدل استواری یابد و سراسر جامعه را اشباع نموده، همگی نیازهای آن را برآورده سازد و از این جهت است که امام علیه السلام این انتظار را یک حق مسلم و اولویت‌مند جامعه بر خود و زمامداران جوامع می‌داند.

در فصل هشتم کتاب سیاستنامه (اثر خواجه نظام‌الملک وزیر ملک شاه سلجوقی، ق ۵ ه) پس از بیان این راهکارها می‌گوید:

راهکار دینی و دنیاوی و تدبیر و صواب بر او گشاده شود و هیچ بد مذهب و مبتدع او را از راه نتواند برد و قوی رای گردد، و در عدل و انصاف بیفزاید و هوا و بدعت از مملکت او برخیزد و بر دست او کارهای بزرگ آید و مادّت شرّ و فساد و فتنه از روزگار دولت او منقطع گردد.

## مختصات و انتظارات ویژه در مدیریت اسلامی

مختصات و ویژگی‌هایی که از یک مدیر اجتماعی راسخ در اسلامیت، و در جامعه‌ای که اسلام بر سراسر آن چتر شمول افکنده است، مورد انتظار می‌باشد لیکن مسائل علیحده‌ای هستند.

این قسمت از بحث، در واقع، مسأله‌ی اصلی ماست، زیرا تمام وجوه تمایز در همین قسمت است.

### سیمای کارگزاران در نظام مدیریت دینی

برای این که بتوانیم مسأله‌ی ویژگی را در این نظام مدیریتی جامعه هضم کنیم، باید به موضوع «حکومت نخبگان» بذل توجه نماییم؛ چه آن که تمامی عناصر آن براساس ملاک‌ها و معیارهای مکتبی انتخاب و اختیار می‌شوند.

در حقیقت، این معیارها و ملاک‌های مکتبی هستند که شخصی را با طبی نمودن مراتب و مراحل تکاملی آنها به سمت سیادت جامعه سوق می‌دهند و در او «اهلیت» آن را فراهم می‌آورند؛ ملاک‌هایی همچون تقوا، علم و مجاهدت<sup>۲</sup>، ایمان و عمل صالح<sup>۳</sup>، عدالت و دادگری و... شاخص‌های ارزشی غیر مادی هستند که وجود آنها نشانه‌ی بلوغ روحانی انسان است<sup>۴</sup>؛ به حدی که دارنده‌ی خود را برای به دست‌گیری امور دیگران آماده و توان‌مند می‌سازد و هرگونه رشک و حسادت بر آن نمی‌تواند آن را از دارنده‌اش سلب نماید، جز آن که عاملی برای شرکت در یک مسابقه به سوی کمال جمعی نیز می‌تواند باشد.

از همین جا فرق نخبگان در مکاتب مادی با نخبگان مورد بحث ما روشن می‌شود و از همین زاویه می‌توان به روشنی، افقی از دنیایی جدید و پرحلاوت را در برابر پویندگان راه و مقصد آن به تماشا پرداخت. همچنین می‌توان آینده‌ی ضمانت شده‌ی سالمی را برای مردمانی پیش بینی نمود که امور خود را به یک انسان پاک دامن، کاردان و تیز بین سپرده‌اند؛ کسی که به تنها چیزی که می‌اندیشد درد دین و دنیای مردمان است.

نمونه‌ی کامل سرپرستی و زعامت جامعه براساس چنین تفکر و بینشی را می‌توان به روشنی در اسلام یافت.

از شخص پیامبر ﷺ که بگذریم زندگی و مشی امام علی علیه السلام عالی‌ترین نمونه‌ی آن است؛ چنان که ابن عباس می‌گوید:

در ذی‌قار بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شدم در حالی که کفش خود را وصله می‌زد. امام علیه السلام از من پرسید قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم قیمتی ندارد. امام علیه السلام فرمود: به خدا که این کفش از فرمانروایی شما پیش من بیشتر می‌ارزد، مگر اینکه بتوانم حقی را برپا داشته، یا باطلی را از سر راه بردارم (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۱۱، خ ۳۳) ۵.

### ویژگی‌های مدیران و مدیریت اسلامی جامعه

با توجه به آنچه بیان شد، خود به خود مسأله‌ی خصوصیات مدیر و مدیریت براساس شاکله‌ی اعتقادی خاص اسلامی پا به میدان می‌گذارد؛ خصوصیتی که قبل از هر چیز، مختصات روحی و فکری را تحت تأثیر قرار داده و دگرگون می‌سازد تا آن که سایر خصوصیات رفتاری و کرداری را به دنبال خود خلق نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

### اسوه، مقتدا

نخستین ویژگی در این نظام مدیریتی این است که مسأله‌ی مدیریت مرادف با اسوه بودن و مقتدا قرار داشتن است و این به خاطر آن است که آنچه ما مدیریتش می‌نامیم، در اسلام تحت عنوان امامت جامعه مطرح می‌باشد. امام علی علیه السلام، هرگاه که سخن از حاکم و حکومت می‌نماید، از آن به عنوان «امام» یاد می‌کند. چنان که به عثمان بن حنیف، کارگزار خود در بصره، می‌فرماید:

الا وان لكل مأموم اماماً يقتدى به، ويستضيئ بنور علمه. الا وان امامكم قد اکتفی من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه (نهج البلاغه،

(۱۳۵۱، ۹۶۶، ن ۴۵)

آگاه! که هر مأمومی را امامی است که به او اقتدا می‌شود و به نور علمش روشنی می‌یابند. آگاه! که همانا امام شما هم اکنون از دنیایش به دو کهنه پیراهن، و از خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده است.

و به دنبال این بیان از نوع و میزان اسوه بودنش سخن می‌گوید که:

ءأقنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الذّهر،  
او اکون اسوة لهم فی جشوبة العیش؟!.

آیا به همین قانع باشم که به من امیر المؤمنین گفته شود، در حالی که هرگز با آنان در ناخوشایند روزگار همگون و شریک نباشم؟ یا این که الگو و اسوه‌ی آنان باشم در درشتی‌ها و تلخ‌کامی‌های زندگی!

امام علیه السلام ضمن اینکه حاکم را امام علیه السلام جامعه می‌داند، وی را مقتدای جمع و شمع محفل آنان معرفی نموده، شأن او را همگونی با توده‌ی محروم جامعه و لمس دردها و تلخ‌کامی‌های آنان دانسته است.

همچنین امام علیه السلام به موقعیت علمی استاد و شأن او نظر دارد که جامعه را باید با پرتو نور علم خود اشراق نماید.

امام علی علیه السلام، در جایی دیگر، یکی از یاران خود را به اسوه‌گیری از روی پیامبران، به ویژه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ارشاد می‌نماید:

و لقد کان فی رسول الله صلی الله علیه و آله کاف لک فی الأسوة ... و ان شئت ثنیّت  
بموسی کلیم الله علیه السلام ... و ان شئت ثلثت بداوود علیه السلام ... و ان شئت  
قلت فی عیسی بن مریم علیه السلام ... فتأسّ بنبیك الأَطیب الأَطهر صلی الله علیه و آله فانّ  
فیه اسوة لمن تأسی، و عزاء لمن تعزی، و احبّ العباد الی الله  
المتأسی بنبیّه و المقتفی لاثره (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۵۰۹-۵۰۷،

خ ۱۵۹)

کافی است که در اسوه‌گیری در زندگی رسول خدا بنگری ... و دوباره اگر خواستی به موسی کلیم الله بنگر ... و دیگر بار به داوود ... و اگر خواستی سخن از



عیسی بن مریم به میان آر ... پس تو را باید که به پیامبر اکرم ﷺ اقتدا کنی، که همانا در او الگو برای هر کسی است که بخواهد الگو بگیرد و خود را بدو منقلب سازد و محبوب‌ترین بندگان خدا نزد او کسی است که به پیامبرش اقتدا کرده، به دنبال او ره پوید.

### اسوه‌گی شأن تربیتی مردان خدا

امام در جامعه‌ی اسلامی از آن رو اسوه تلقی می‌شود که شأن مهم او تعلیم و تربیت انسان‌هاست. او چون که از نظر رشد عقلی به حدی از کمال رسیده است که طبعاً ملکات فاضله بر وجود او حاکمیت یافته‌اند و او را از درافتادن به خطا و لغزش‌های جبران‌ناپذیر مصونیت بخشیده‌اند، قهراً همه‌ی رفتار و مشی او در زندگی شخصی و اجتماعی تصحیح شده و بدون غلط است. از این رو، او کتاب غیر ملفوظی از آداب و نکته‌ها و ارشادهاست. به تعبیری دیگر، مشی او کتابی غیر مکتوب به مثابه مرجع و منبع و مبناست که همه‌ی گفتنی‌های او به هنگام انطباق با این کتاب مرجع تأیید می‌شود و از این رو، نخستین مصدق او عمل و شیوه‌ی مشی او در زندگی است.

از طرف دیگر، مشی او به مثابه آزمایشگاه سیاری است که همه‌ی فرمول‌ها، احکام، مسائل و گزاره‌های ملفوظ یا مکتوب وی را عیار صحت و ضمانت می‌بخشد و به همگان ثابت می‌کند که علمی بودن فلان تعلیم تئوری، یک امر ممکن و شدنی است و نمونه‌ی روشنی از صورت عملی شده‌ی آن همین فعل یا ترکی است که در تجسم افعالی و رفتاری امام ﷺ مشاهده می‌شود و از این رو، او را «حجت موجه»، «وجه الله» و «حجت الله» نیز می‌گویند.

از سویی دیگر، مشی او صورت مستقلی از تعلیم برای تربیت است. این صورت تعلیمی و تربیتی از نافذترین روش‌های آموزش و پرورش است، هر چند که صورتی عمومی نیست و به عبارتی دیگر، شکلی از تعلیم خاص است؛ زیرا اولاً همه‌ی حرکات و سکنات و صورت‌های افعالی او که او در زنده بودنش از

آنها خرج می‌کند، جنبه‌ی اسوه‌گی ندارند، مانند مختصه‌های فردی طبیعی انسان همچون چپ‌کار و راست‌کار بودن شخص در اعمال یدی و جسمانی، حساسیت‌های جسمی عصبی (روان‌تنی)، گونه‌های خاص زیبایی پسندی و گرایش‌های شخصی به نوع خاصی از عطر، گل، رنگ و... که اگر در این گونه موارد - فرضاً کسی از او بپرسد «آیا ما هم باید چنین کنیم؟»، او پاسخ خواهد داد: شما اختیار خود را دارید! همچنین مانند اقدام‌هایی که مبتنی بر امور صرفاً تجربی و حسی است همچون نقشه خوانی دشمن، و تهیه طرح پاتک علیه دشمن و هر چیز دیگری که براساس داده‌های اطلاعاتی تعریف شده و توضیح می‌یابند؛ به گونه‌ای که عقل جای چون و چرا را در آن محفوظ می‌کند. این‌ها مسائلی هستند که از دایره‌ی شمول اسوه‌گی خارج می‌شوند.

قرآن نخستین سندی است که ما را به اسوه‌گیری از پیامبر ﷺ، به عنوان این که امام جامعه‌ی اسلامی (به معنای مطلق کلمه) است، ارشاد می‌نماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب، ۲۱)

حقیقتاً رسول خدا الگویی نیکویی برای شماست.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ ... لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ (ممتحنه، ۶-۴)

برای شما در ابراهیم و همراهان او [می‌تواند] الگوگیری خوبی باشد...

حقیقتاً در آنها الگویی نیکویی است برای امیدواران به خدا.

نکته‌ی دیگر در مورد اسوه‌گیری از امام ﷺ صورتی از دریافت پیام رهبری حرکت در شرایطی است که دولت او در تبعید یا اختفا قرار داشته باشد، چنان که امام حسین ﷺ در مورد حرکت تاریخی خود فرمود:

«و لكم في أسوة» شما را باید که به من اقتدا کنید.

در این گونه شرایط امام ﷺ نسبت به صدور هر نوع عمل و مشی خود بی‌نهایت مراقبت دارد که همان چیزهایی باشد که باید مورد اسوه واقع شود. معمولاً زندگی ائمه معصومین ﷺ در شرایطی از این قبیل واقع بوده است و

سیره‌ی آنان نیز به وسیله‌ی اصحاب خبره و اهل فن به ما رسیده است. از این رو، همه‌ی صورت‌های مشی آنان برای کسانی که در علم حدیث و درایه و رجال و اصول فقه تبحر دارند، حجیت می‌یابد.

### ملاحظه - تعمیم اسوه‌گی

چنان‌که در آغاز این قسمت از بحث اشاره شد موضوعیت اسوه به خاطر حجت بودن آن می‌باشد و از همین رو سندیت می‌یابد. با ملاحظه‌ی این نکته می‌توان اسوه‌گی را دارای مراتبی دانست که از امام جامعه تا آحاد آن را - متناسب با مایه عقلی و عملی - در بر می‌گیرد. چنان‌که چنین چیزی را می‌توان از ظهور توفیق شریف امام عصر (عج) استفاده کرد:

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی

علیکم و انا حجة الله علیهم (مجلسی ۲، ۱۴۰۴ هـ ق، ۹۰)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در تعمیم آن به آحاد جامعه و با تأکید بر وجود مایه‌های عقلی و فقاہت دینی در آن که اسوه قرار می‌گیرد، می‌گوید:

لیتأسَّ صغیرکم بکبیرکم و لیرأف کبیرکم بصغیرکم و لاتکونوا

کجفأة الجاهلیة: لا فی الدین یتفقّهون و لا عن الله یعقلون

(نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۵۴۰، خ ۱۶۵)

کوچکتان به بزرگتان اقتدا کند و بزرگان باید کوچک‌ترها را مورد لطف قرار دهند و چون ستمکاران جاهلیت مباشید که نه در دین تفقه داشتند و نه از خدا چیزی را به عقل دریافت می‌کردند.

### هدایت، ارشاد و تربیت جامعه

مختصه‌ی دیگری که در مدیریت اسلامی جوامع وجود دارد، شأن هدایت، ارشاد و تربیت و تعلیم جامعه است که از مدیر عالی جامعه، یعنی امام آن انتظار می‌رود.

طبیعتاً با تعیین یابی چنین مختصه‌ای در مدیر، او نمی‌توند هر کسی باشد که به رأی جمهور انتخاب شده باشد، مگر اینکه جمهور از میان عده‌ای که همگی این مختصه را دارا می‌باشند، یکی را برگزیند.

ضرورت وجود چنین مختصه‌ای، خود به خود، احراز شرایط معلمی را در او فریاد می‌کند، یعنی او باید خود انسانی ترکیه شده، فقیه جامع الشرایط برای اجتهاد و استنباط احکام از متون دینی و منابع اصلی آن بوده باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

فاعلم انّ افضل عباد الله عند الله امام عادل هُدى و هدى فاقام  
سنة معلومه و امات بدعة مجهولة، و انّ السنن لثيرة لها اعلام. و انّ  
البدع ظاهرة لها اعلام. و انّ شرّ الناس عند الله امام جائر ضلّ و  
ضلّ به، فامات سنة مأخوذة و احيا بدعة متروكة» (نهج البلاغه،  
۱۳۵۱، ۵۲۶، ک ۱۶۳)

برترین بندگان خدا در نزد او، پیشوای دادگری است که خود راه یافته و راه می‌نمایاند، و پس از آن سنت و روش شناخته شده‌ای را برپا دارد و روش نوظهور ناشناخته را بمیراند و همانا سنت‌ها روشن‌اند و نشانه‌هایی دارند؛ همچنان که روش‌های نوظهور مزبور هم روشن و دارای نشانه‌اند. همچنین بدترین مردم در نزد خدا پیشوایی ستمکاره است که هم خود را گم کرده است و هم به وسیله‌ی او مردم گمراه می‌شوند. او سنت پسندیده‌ی رایج را می‌میراند و روش‌های متروک را دوباره زنده می‌کند.

نکته

دقت در قسمت دوم کلام مولا این حقیقت را روشن می‌کند که پیشوای ستمکاره و در نتیجه غیرمردمی یک انسان بی‌سواد نیست، زیرا آگاهانه به عکس عمل می‌کند. پس باز هم مسأله، صرف هدایت و تربیت نیست، بلکه هدایت به سوی نقطه‌ی کمال انسانی و تربیت به سمت وصول به شایستگی است.<sup>۶</sup>

## جانب‌داری حق و رعایت چارچوب حقوقی

ابتدا لازم است تعریفی از حق داشته باشیم و آنگاه به موضوعیت آن در مدیریت اسلامی پردازیم. حق یک معنی علمی دارد و یک معنای فلسفی و سپس اعتباری.

معنای علمی حق امر ثابت و خدشه‌ناپذیر است، یعنی آنچه باید باشد، نه آنچه هست. از این رو، می‌گویند حقیقت چیزی است که در نفس الامر باید همان باشد، که این مطلب با عینیت چیزی تغایر دارد؛ یعنی ممکن است آنچه اکنون وجود دارد خلاف مصلحت نظام آفرینشی انسان باشد، و به دنبال این مطلب سخن از حق و باطل پیش می‌آید و باطل همان عینیت موجود مخالف مصلحت است؛ و نیز، ممکن است عینیت و حقیقت هر دو یک چیز باشند. آنچه هدف انبیا و به دنبال آن هدف در مدیریت اسلامی است، تلاش و مجاهده در رو آمدن حقیقت است.

ممکن است در شرایطی از زمان، حق در زیر پرده‌های خرافات، تزویر و ریا و نیرنگ، هوس‌های خودکامگان و... پوشیده شده باشد، و یا ممکن است تصویر ناقصی از آن ارائه شده باشد و همچنین ممکن است با توجیه‌گری‌های مصلحت‌گرایان خودپرست، حق را در تأخری از اولویت برنامه‌ها قرار داده که به هر روی، وظیفه‌ی امین حال و مال و مصلحت کامله‌ی جامعه اسلامی، یعنی امام، اقتضا می‌کند همواره در حاکمیت بخشیدن به حق از هیچ کوششی فروگذار ننماید و تمام توان خود را به کار اندازد و حتی در آنجا که پوشیده شدن حق منجر به محو دین و انزوای آن بشود، واجب است که از جان خویش نیز بگذرد؛ چنان که در قیام امام حسین علیه السلام بود.

بنابراین تعریف، میان حق و عین یا میان حقیقت و واقعیت (عینیت) نسبت جزئی وجود دارد، نه نسبت مساوی و کامل.

در تعریف فلسفی از حق، کلام واحدی وجود ندارد، لیکن همه در یک سخن اتفاق دارند و آن این است که ما نمی‌توانیم از حق به آن معنا خبر یابیم، جز

آنچه به وسیله‌ی عقل انسانی که نماینده‌ی عقل مطلق و صادر اول جهان است، دریافت کنیم. بنابراین حکم این عقل، در واقع حکم آن عقل است و از این رو می‌گویند: حق همین است که ما به وسیله‌ی عقل آن را دریافت می‌کنیم. در پی چنین برداشتی حق، به طبیعی و غیر آن تقسیم می‌شود و پای حقوق اعتباری به میان می‌آید؛ یعنی آنچه خردمندان به حکم دانش، تجربه و عقل خود آن را به عنوان قراردادهای فی مابین انسان‌ها وضع می‌کنند و جامعه آن را می‌پذیرد.

آنچه نتیجه‌ی اخلاقی چنین برداشتی می‌شود، تفاوت نداشتن حق و عین، یا دست کم چیزی مثل آن است؛ زیرا اگر حق و حقیقتی هم وجود دارد، که ما آن را نمی‌توانیم ادراک کنیم، از نظر دلالت مثل آن است که وجود نداشته باشد. پس ما ملزم به رعایت واقعیت موجودیم؛ یعنی همین عینیتی که اکنون وجود دارد. این برداشت مورد انتقادهای فراوانی قرار گرفته است که نه تنها از سوی مسلمانان، بلکه از سوی خود غربیان غیرمسلمان نیز مورد خدشه واقع شده است. به عنوان نمونه، پروفیسور رابرت. ا. اگر، در نقد اندیشه‌ی راسل می‌گوید:

ما باید یاد بگیریم که از قانون اطاعت کنیم، حتی وقتی که قانون به دست بیگانگانی که از آنها بیزار و متنفر هستیم وضع شده باشد و بدانیم که از حق و عدالت بویی نبرده‌اند، باز مردم باید آن را اطاعت کنند، هر چند که قانونی غیر عادلانه و حتی ظالمانه بوده باشد.<sup>۷</sup>

همچنین وی می‌نویسد:

آیا می‌دانید که چنین اصلی، با آن تعمیم خطرناکش، چه تحفه‌ای برای بشریت به ارمغان خواهد آورد؟ بدون شک می‌دانید... در صورتی که صدها مغز متفکر مهم‌ترین انرژی‌های فکری خود را به کار برده‌اند تا شاید فهمیده شود، در موقع تعارض میان خود قانون و عدالت و حقیقت، کدام یک از آنها باید مراعات شود (بی‌نا، ۱۳۵۰، صص ۸ - ۳۲۷).

لیکن در مکتب اسلام، حق، پایه و زیربنای همه چیز است و در کارکرد نیز، باید همه چیز بر آن منطبق باشد. آفریننده‌ی جهان و موجودات آن در بینش

اسلامی نام حق دارد:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ (لقمان، ۳۰)

آن بدین خاطر است که به راستی خدا، همو حق است.

وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (نور، ۲۵)

و می دانند که به راستی خدا، همو حق روشن است.

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ (رعد، ۱۴)

فراخوانی حق برای او است.

و نظام آفرینش جهان نیز بر پایه‌ی حق طرح ریزی و اجرا گردیده و حق جزو چند عنصر اولیه آفرینش نام برده شده است و دین خدا بیان روشن و قابل فهم انسانی آن حق است:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ (انعام، ۷۳)

و اوست که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ (ابراهیم، ۱۹؛ زمر، ۵ و تغابن، ۳)

آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید.

وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ (جاثیه، ۱۲ و عنکبوت، ۴۴)

و آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ (شوری، ۱۷)

خدا آن است که کتاب را به حق فرو فرستاد و نیز میزان را.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ (زمر، ۴۱)

به راستی که ما کتاب را برای مردم، به حق بر تو فرو فرستادیم.

هر کار یا حکمی باید به حق و برای حق و با حق و براساس حق انجام پذیرد و ملاک سنجش اعمال و رفتار نیز حق است و روز قیامت نیز پاداش و کیفر، براساس سنجش با حق است:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ

(ص، ۲۶)

ای داوود به راستی که ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس میان مردم به حق حکم کن.

فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (مؤمن، ۷۸)

پس آن گاه که فرمان خدا برسد به حق حکم می‌شود و بیهوده روان ضرر خواهند دید.

در مجموع کتاب عزیز ما قرآن، علاوه بر کاربرد معنایی حق در معنای علمی و لغوی آن، بیش از ۲۳۰ مورد کلمه‌ی حق در معنی اصطلاحی علم حقوق به کار رفته است که به رعایت چارچوب حقوقی توصیه می‌نماید.

قرآن سرپیچی از حق و ایستادگی در برابر آن را محکوم دانسته، روی گردانی از آن و رویکرد به جز آن را موجب تباهی و برهم ریزی اساس نظام عالم می‌داند:

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (مؤمن، ۷۱)

اگر بخواهد حق از هوا و هوس‌های آنها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آنهاست تباه می‌گردد.

از این جهت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

والله لو اعطيت الأقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في

ثمة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته ... نعوذ بالله من سبات العقل و قبح

الزلزل (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۷۱۴، ک ۲۱۵)

به خدا سوگند که اگر اقلیم‌های هفت گانه را با آنچه زیر آن در افلاک است به من بدهند که خدا را در ربودن بال جو از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم چنان نخواهم کرد... به خدا پناه می‌برم از خواب آلودگی عقل و لغزش‌های زشت.

و در نامه به مردم مصر، درباره‌ی مالک اشتر، آنان را توصیه به اطاعتش در آنچه منطبق با حق است می‌نماید:

فاسمعوا له و اطيعوا امره فيما طابق الحق (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۹۵۲،



ن ۳۸

پس از او بشنوید و در آنچه مطابق حق است از او فرمان برید.

و به اسود بن قطبه می نویسد:

اما بعد فانّ الوالی اذا اختلف هواه منعه ذلك كثيراً من العدل، فلیکن امر الناس عندک فی الحقّ سواء؛ فانّه لیس فی الجور عوض من العدل

(نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۰۴۳، ن ۵۹)

در رعایت حق باید امور مردم در نزد تو یکسان باشد.

### چارچوب حقوقی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام رمز پیشرفت جامعه را رعایت دو جانبه‌ی حقوق از سوی زمامدار و مردم می‌داند و در این میان شایستگی زمامداران را نیز، مرهون صلاح و رفتار شایسته و قانون‌مند مردم می‌شناسد؛ یعنی جامعه‌ی اصلاح شده و شایسته، زمامدارش را اصلاح می‌کند (یا اصلاً زمامدار شایسته‌ای برمی‌گزیند، که مفهوم مخالفی هم دارد و آن این است که جامعه‌ی خواب آلوده یا فاسد، زمامدارش نیز از سنخ خودش است). امام می‌فرماید:

برترین چیزی که خداوند از میان این حقوق فرض نموده حق مردم بر زمامدار و زمامدار بر مردم است... و هرگز زمامداران صالح نمی‌شوند، مگر به راست و درستی مردم. پس آنگاه که مردم از عهده‌ی زمامدار برآیند و او نیز حق آنان را ادا کند، حق در میانه عزیز، راه و روش‌های دینی راست، نشانه‌های عدالت به اعتدال در آمده و سنت‌ها در سایه‌ی آن جاری خواهد بود و در چنین شرایطی زمانه طبعی صالح می‌یابد و در تداوم این دولت امید بسته می‌شود و طمع دشمنان از این جامعه به نومیدی منتهی می‌شود (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۶۸۳، خ ۲۰۷)

همچنین در طبقه‌ی مدیران عالی جامعه (بخش رأس هرم) نیز، مشی آنان و رابطه‌ی متقابل امام - مدیران عالی، مدیران عالی - مردم و مردم - مدیران عالی و امام چارچوب حقوقی خاص‌تری وجود دارد که امام علی علیه السلام در نامه‌ای به

سرلشکران خود به آن تصریح نموده است:

اما بعد، حق است بر عهده‌ی زمامدار که در اثر فضیلتی که به آن نایل آمده یا نعمتی که بر آن دست یافته است، وضعیت او نسبت به مردم تغییر نکند، بلکه نسبت به نعمت‌هایی که خداوند به او سهمی ارزانی داشته است، او باید به مردم نزدیک‌تر و بر برادران ایمانی خود نرم‌تر شده، بیشتر به آنان توجه نماید.

شما نیز بر من حقی دارید که رازی را جز در مورد جنگ بر شما پوشیده ندارم و بدون مشورت با شما کاری را انجام ندهم؛ جز در فرمان‌های حکومتی، و هیچ حقی از شما را واپس نیاندازم و در همان مقطع خودش بدان پردازم و این که همگی نزد من در مسأله‌ی حق مساوی باشید.

پس آنگاه که من چنین بودم، نعمت خدا بر شما ثابت و استوار می‌آید و حق من بر شما بار می‌شود که فرمانم را ببرید، و پا از هیچ دعوتی عقب نکشید، و در هیچ مصلحتی کوتاهی نورزید، و تا رسیدن به حق در همه‌ی سختی‌ها فروروید. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۳-۹۸۲، ن ۵۰)

### مدیریت اسلامی مسؤولیت است نه ریاست

همان طوری که در نظام مدیریت بوروکراسی از سمت‌های شغلی به عنوان (پست خدمتی) یاد می‌شود، و همان گونه که در سازمان نظامی و انتظامی از موقعیت پاسداری فرد به عنوان «پست نگهبانی» یا حفاظتی نام برده می‌شود، در فرهنگ اسلامی نیز از موقعیت‌های مدیریتی به عنوان «پست مسؤولیتی» می‌توان یاد کرد.

پست‌های مسؤولیت در جهان بینی توحیدی مسؤولیت خیز است، یعنی دائماً شخص باید خود را در محضر مدیر عالی‌تر خود یا در نزد قاضی برای حساب رسی و پاسخ‌گویی احساس نماید، زیرا افرادی که بدین کارها گمارده می‌شوند، همچون سنگردارانی هستند که دو تلقی را همواره دارند:

۱) این پست برای نگهبانی، حراست و پاسداری از حریم آن به من سپرده شده است و هرگونه کوتاهی من خیانت تلقی می‌شود.

۲) این پست همیشگی نیست و تا هر وقتی که مصلحت عالیّه اقتضا کند در آن هستم و پس از آن باید در پست دیگری انجام وظیفه نمایم؛ پس یک شأن مقدس، اما عاریتی، است. بنابراین افراد به فراخور اهمیت شغلی خود در برابر صاحب اصلی آن (خدا - ولی امر جامعه‌ی اسلامی - مردم) پاسخگو و مسؤولند و هر کدام نیز، متناسب با خدمت شایسته یا نامطلوب خود، مورد تقدیر یا کیفر قرار می‌گیرند.

قرآن کریم در مورد شأن کارگزاران امور مردم در نظام مدیریتی اسلامی چنین می‌فرماید:

سپس شما را جانشین آنها در روی زمین قرار دادیم تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید! (یونس، ۱۴)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر می‌نویسد:

بال خود را برای مردم فرود بیاور و جانب ارتباطی خود را نرم گردان و چهره‌ات را برای آنان گشاده‌دار و در میانه‌ی مردم در التفات و نگاه یکسان باش؛ تا بزرگان در اجحاف به نفع خود، طمعی در تو نبینند، و ضعیفان جامعه از دادگری ات ناامید نشوند؛ که همانا خداوند متعال شما گروه بندگانش را، از کارهای کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان مورد پرس و جو قرار می‌دهد. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۸۸۶)

### زامداری در اسلام یک امانت است

در فرهنگ زبانی اسلام، مسأله‌ی زامداری جامعه - اعم از امام جامعه و مدیران عالی و مدیران پائین - به شبکه‌ی کامل خود عنوانی در راستای مفهوم «ولایت» به خود می‌گیرد و از این منظر به امام، «ولی امر» و به سایر کارگزارانش، «اولیای امور» اطلاق می‌شود؛ چنان که به شخصی که عهده‌دار مدیریت استان یا

منطقه‌ای است عنوان «والی» داده می‌شود.

مفهوم ولایت، اگر چه در یک نگاه به «سرپرستی» معنا می‌دهد، لیکن در برگیرنده‌ی دو معنای دیگر نیز، به عنوان‌های «دوستی» و «پیروی»، می‌باشد که در مجموع خود معنای کاملی از زعامت الهی - انسانی جامعه را افاده می‌کند.

در بعد معنای سرپرستی، چنان که در فرهنگ زبانی ما نیز وجود دارد، این عنوان تنها بر سرپرست صغیر، دیوانه، سفیه و ممنوع التصرف و مانند آن اطلاق نمی‌شود، بلکه بر هر کسی که اداره کردن اموری به او واگذار شده باشد - چه کوچک و چه بزرگ، چه قانون او را تعیین کند و یا خود مردم - این عنوان صدق می‌کند؛ لیکن هر چه هست کار او یک امانت تلقی می‌شود.

این نوع تلقی از ولایت امور، جزو مسلمات فرهنگ اسلامی است، به ویژه در فرهنگ خاص تشیع که ولایت اهل بیت را مصداقی از امانت در قرآن کریم می‌داند.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا  
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب، ۷۲)

همانا امانت (عقل / دین / ولایت ائمه‌ی هدی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، لیکن آنها از به دوش گرفتنش امتناع ورزیدند، ولی انسان آن را به دوش گرفت.<sup>۸</sup>

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به اشعث بن قیس، که آن زمان حاکم آذربایجان بوده است، چنین می‌نویسد:

وَأَنْ عَمَلِكَ لَيْسَ لَكَ بَطْعَمَةٌ، وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَ أَنْتَ مُسْتَرَعِي

لِمَنْ فَوْقَكَ (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۸۲۹، ن ۵).

همانا این کار تو طعمه تو نیست، بلکه آن امانتی است که برگردن تو افتاده و

تو تحت پوشش باز خواست آن کسی هستی که بالای سر تو می‌باشد!

در نامه‌ای دیگر، به کارگزاران خود در امر خراج، می‌نویسد:

شما گنجینه داران رعیت و وکیلان امت و سفیران امامان هستید. (نهج البلاغه،

### تنفیذ حکومت به وسیله‌ی بیعت مردم

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد بر عهده‌گیری امر خلافت و ولایت امر، آن را یک الزام بر خویش، پس از تفویض زمام آن از طرف مردم به وسیله‌ی بیعت آنان می‌شمرد و می‌گوید:

بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبود و کار من و شما یکسان نیست؛ من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید.

ای مردم به من در غلبه بر نفس‌های خود کمک کنید، سوگند به خدا برای گرفتن حق ستم‌دیده از ستمگر با انصاف حکم می‌کنم و ستمکار را با حلقه‌ی بینی او می‌کشم تا به آبخشور حق بیاورمش، هر چند که او نخواهد.

(نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۴۱۷، ک ۱۳۶)

امام علیه السلام امر امامت جامعه را پس از بیعت مردم قطعی دانسته و می‌گوید اهل حل و عقدی که حاضر در محل تعیین سرنوشت جامعه هستند، آن را از طرف خود و همه‌ی غایبان به شخص می‌سپارند. آنگاه او به ادای امانت خویش می‌پردازد و دیگر نه حاضران و نه غایبان حق دارند در حکم خود [بدون جهت عرفی و شرعی] تردید نموده، سر از بیعت خویش برتابند<sup>۹</sup>. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۵۵۸، خ ۱۷۲)

امام علی علیه السلام، براساس آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قبول امر حکومت، به ایشان توصیه نمود که: «به طرف آنها مرو تا آنها به طرف تو بیایند، هرگز پس از اتمام حاجتی که در اوایل انجام داده بود، اندیشه‌ی حکومت و مسؤولیت ادلره‌ی جامعه‌ی اسلامی را در سر نپروراند تا زمانی که مردم برگرد ایشان ازدحام شدید نموده و مصرانه خواستار قبول حکومت گردیدند»<sup>۱۰</sup>.

امام خود چنین می‌گوید:

دستم را باز کردید آن را بستم، آن را کشیدید و من باز گرفتمش، سپس

همچون شتران تشنه، که بر حوض‌ها هجوم آورند، بر من رو آورگشتید، تا آنجا که کفش پاره شد و ردا از دوشم افتاد و ... خبر خوشحال کننده‌ی بیعت مردم با من منتشر شده بدان حد کوچک‌ان به وجد آمده بودند و بزرگان به جوش و خروش افتادند و بیمار به سمت میعادگاه بیعت خود را می‌کشاند و دختران دم بخت برای دیدن آن رشک می‌برند. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۷۲۲، ک ۲۲۰)

همچون شتران نوزائیده که به سمت نوزادشان می‌شتابند به سمت من روی آوردید و می‌گفتید: بیعت! بیعت. (همان، ۴۲۰، ک ۱۳۷)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جایی دیگر (خطاب به طلحه و زبیر) نیز، این مسأله را خاطر نشان ساخته است:

شما خود خوب می‌دانید - هر چند هم که می‌خواهید آن را بیوشانید - که من عزم رفتن به سمت مردم را نمودم تا آنها با اراده به سمت من آمدند و من بیعت نخواستم تا آنها با من بیعت کردند... و توده مردم با من به خاطر قدرت یا سرمایه‌ام بیعت نمودند. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۰۳۵، ن ۵۴)

آنگاه که ضرورت حکومت بر مبنای عدل و حق را احساس نمودند و مرا به تمام معنا شایسته‌ی این کار یافتند به طرفم هجوم آور شدند و درخواست قبول آن را کردند و من هم «هیچ چیزی نمی‌توانست وادارم کند تا امر اداره‌ی آنان را بر دوش بگیرم، مگر آنکه دیدم مردم همانند موی گردن کفتار به دورم ریخته‌اند، از هر طرف به سویم هجوم آورده‌اند، به طوری که حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و شانه‌های عبایم پاره شد... آنگاه که به خدای شکافنده‌ی دانه، و آفریننده‌ی انسان سوگند، اگر حضور مردم در صحنه‌ی انتخاب نمی‌بود و حجت بر من تمام نمی‌شد، با این همه یاوری که داشتم و نیز، اگر آن عهدی که خدا بر علما راجع به آرام ننشستن شان بر سیری ستمکار و گرسنگی مظلومان گرفته نمی‌بود، مهار حکومت را بر پشت آن انداخته واپسین آن را به جام نخستینش سیراب می‌کردم.»<sup>۱۱</sup> (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۲-۵۱، ن ۶۲)

رمز این بی‌رغبتی حضرت امیر علیه السلام نسبت به مسأله‌ی حکومت را باید در معنادگی آن در حکومت اشرافی یافت؛ چه آن‌که در آنجا مسأله‌ی حکومت، به خودی خود، موضوعیت ندارد. آنچه موضوعیت اساسی می‌یابد هدف دیگری است که جزو مختصه‌های مدیریت اسلامی جوامع بیان کردیم و آن هدایت و ارشاد و دستگیری مردم است. در واقع همچون چراغی هستی که می‌خواهی برای دیگران بیافروزی نه آن‌که از آن برای خود چیزی بیندوزی. اکنون اگر چنین ادراکی از سوی جامعه هست تو به عنوان حاکم آنان می‌توانی از اهرم آن به نفع مردم استفاده کنی وگرنه خود را به رنج بیهوده انداختن است؛ و در یک کلام:

در فرهنگ اسلامی حکومت برای مردم است، نه بر مردم!

### مشروعیت و مقبولیت حکومت

از آنچه تا اینجا بیان کردیم چنان استفاده می‌شود که امر اداری جامعه‌ی اسلامی، صرفاً، به تعیین مردم و مشروعیت دادن آنان در انتخابات‌شان است، اما این همه‌ی سخن در امر حکومت اسلامی نیست و حقیقت آن است که مشروعیت حکومت از جانب مردم نیست، بلکه آنچه از طرف مردم به حاکم منتقل می‌شود (چه به وسیله‌ی رفراندوم یا انتخابات یا بیعت و...) مقبولیت است. زیرا صلاحیت‌یابی شخص برای متصدی امر حکومت جامعه چیزی نیست که از خارج وجود کسی به او اعطا شود و آن یک امر نفسی است که شخص به وسیله‌ی علم، ممارست و تمرین روحی با نفس، خود را به مرتبه‌ای از کمال مورد انتظار می‌رساند که صفای باطن و جمال روحی و قدرت معنوی را در او به حد اعلای آن می‌رساند و او را از میان خلائق ممتاز گردانیده، آماده برای «اصطفاء» و «اختیار» می‌سازد. باید در درون او «بعثت» انجام شده باشد. چنین کسی برای تصدی امر اداری جامعه‌ی انسانی دارای «مشروعیت» است. این مشروعیت غیر از قانونیت اعتباری است و در حقیقت چنین کسی یک «ولئی» و «امام» است، چه

مردم او را بدین وصف ادراک نموده باشند یا نه.

حال اگر مردم به چنین ادراکی دست یافته، او را نامزد حکومتی نموده و با رأی غالب خود او را انتخاب نمایند، همراه با مشروعیت، حکومت و ولایت و امامت، مقبولیت اجتماعی نیز می‌یابد و قطعیت پیدا می‌کند.<sup>۱۲</sup>

بنابراین اکثر حکومت‌هایی که فاقد جنبه‌ی اول است و بر پایه‌ی قدرت و ثروت و موقعیت فامیلی و مانند آن استواری یافته یا به مکر و خدعه و اغفال مردم (که شائناژ تبلیغاتی، یکی از نمونه‌های آن است) به دست آمده است، از نظر اسلامی دارای مشروعیت نیست.

### مشروعیت در حکومت امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام تنها کسی بود که در زمان حیات رسول الله بدین سمت شناخته شده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی از اصحاب بزرگ ایشان به این موقعیت تصریح داشته‌اند. از باب نمونه به چند حدیث اشاره می‌نماییم:

۱) خوارزمی در کتاب مناقب خود، از طریق اسنادش از ابی لیلی، از حضرت رسول نقل می‌کند که: «به زودی بعد از من فتنه‌ای رخ خواهد داد، هرگاه چنین بود پس شما باید علی بن ابی طالب را بچسبید که او همانا فارق (جداکننده) بین حق و باطل است.» (الخوارزمی، ۱۴۱۱ ه.ق، ۱۰۵)

۲) ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود:

مردم در مورد تو فرقه فرقه می‌شوند، چنان که بنی اسرائیل در مورد

عیسی علیه السلام شدند.<sup>۱۳</sup>

۳) همچنین او حدیثی را از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت:

تو ولی هر مؤمنی بعد از من هستی.<sup>۱۴</sup>

۴) ابن حجر عسقلانی حدیثی را از مسند احمد با سند محکم و نیکویی آورده



است که در دنباله‌ی حدیث چنین آمده:

اگر علی علیه السلام را (بعد از من) فرمانروایی بدهید - هر چند چنین چیزی را در شما نمی‌بینم - او را انسانی راهنما و راه یافته خواهید دید که دست شما را می‌گیرد و به سمت راه مستقیم می‌برد. (ابن حجر، ۱۴۱۲ هـ.ق، ۵۶۹)

و در کتاب *حلیة الأولیاء* این روایت را بدین گونه نقل کرده است:

از حذیفة از پیامبر نقل شده است که فرمود: اگر علی علیه السلام را خلیفه من گردانید - و فکر نمی‌کنم بکنید - او را راهنمای هدایت یافته‌ای می‌بینید که شما را بر مشی بر اساس حجت درخشان وادار می‌کند. (الاصبهانی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۶۴)

۵) روایت معروف به حدیث منزلت، که در غزوه‌ی تبوک پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انك لست بنبی». ای «لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی». و قال له: «انت ولی کل مؤمن من بعدی»<sup>۱۵</sup>

در این حدیث بر موقعیت جانشینی بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله، مؤکدآ، تصریح شده است.

۶) عزالدین ابن الاثیر الجزری در کتاب *اسد الغابه* (ج ۴ ص ۲۸) و خواری می در کتاب *المناقب*، طی چندین سند به دنبال نقل حدیث غدیر خم، نوشته‌اند که پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح به ولایت علی علیه السلام، به عنوان جانشین خود نمود، عمر بن الخطاب به وی خوش آمدگفت که:

بِخٍ بَخٍ لَكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ  
[اصبحت مولا كل مؤمن و مؤمنة] (ابن اثیر ۴، ۱۳۷۷ هـ.ق، ۲۸ و  
الخواری، بی‌تا، صص ۷ - ۱۵۵)

۷) ابن عبدالبر پیرامون مقتل عمر می‌نویسد: «از نیکوترین چیزهایی که در مقتل عمر و صحیح‌ترین آنها روایت می‌شود آن چیزی است که خلف بن قاسم بن

سهل برای ما حدیث کرده است [آنگاه تمام داستان شوری را نقل می‌کند] و نیز، گفته‌ی عمر درباره‌ی علی علیه السلام که: «اگر علی علیه السلام را ولایت دهند آنان را به راه صاف و مستقیم خواهد برد»؛ فرزندش به او گفت: «چرا تو خود علی علیه السلام را مقدم نداشتی؟» گفت: «نخواستم بار آن رازنده یا مرده به دوش بگیرم»<sup>۱۶</sup>.

۸) همچنین ابن عبدالبر حدیثی را از عبید الله بن عباس از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: «با عمر راه می‌رفتم که ناگاه آه ممتدی کشید چنان که من ترسیدم نکند پهلوهایش گرفت. گفتم: «تو را چه رسید ای امیر المؤمنین؟» گفت: «نمی‌دانم با امت محمد چه کنم؟» گفتم: «خودت بهتر می‌دانی یک نفر مورد اعتماد را بگذار!» گفت: «می‌بینم که تو عقیده داری که رفیقت، یعنی علی علیه السلام، برای این کار سزاوارتر است!» گفتم: «آری او از نظر سابقه‌ی ایمانی، علم، نزدیکی و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله از همه برای این کار شایسته‌تر است». گفت: «آری حقیقت همین است که تو گفتی ولی او خیلی شوخی می‌کند»<sup>۱۷</sup>.

البته این نسبت به امیر المؤمنین علی علیه السلام با همه‌ی آنچه که از زهد و یاد مرگ و جلال خداوند ایشان می‌شناسیم، نسبتی ناروا و بی‌اساس است. چنان که خود ایشان در ردّ تبلیغات منفی عمرو عاص، که امام علی علیه السلام را به این صفت در شام معرفی نموده بود، گفت: «این نابغه برای اهل شام چنان وانمود می‌کند که من مردی بازیگوش و شوخ مزاج هستم... او سخنی بیهوده می‌گوید و به گناه لب باز می‌کند، آگاه باشید که بدترین سخن‌ها دروغ است... به خدا سوگند که یاد مرگ همواره مرا از بازی باز می‌دارد». (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۲۰۰، ک ۸۳)

### حساسیت نسبت به بیت‌المال

چنان که اشاره شد حاکم یا زمامدار اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی شأنی امانی دارد، امانت از جانب پروردگار که:

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ  
تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران، ۶)

بگو ای خدایی که صاحب اصلی ملک و حکومتی، فرمان فرمایی را به هر که بخواهی می‌دهی و از هر که بخواهی باز پس می‌گیری.

و امانت از جانب مردم که زمینه‌ی رشد او را فراهم نموده، آنچه را مربوط به سرنوشتان بوده به او سپرده‌اند و او را به جای خود در جهت صلاح و اصلاح حال خود گمارده‌اند و یا در مورد مدیران عالی و میانی و پائین جامعه، که با واسطه بدین شأن و موقعیت گمارده شده‌اند؛ باید گفت مرجع و مصدر امرشان مسؤولان بالاتر نیز هستند. به هر روی، اینان انتخاب شدگان جامعه برای خدمت و تأمین نیازهای اساسی جامعه‌اند.

خادم بودن دولت اسلامی نه مباشرت مستقیم در افعال حسی است بدان حد که شخصاً خودشان به اتمام پروژه‌ها می‌پردازند، و نه نظارت دورادور و بی‌مباشرت است، که آنچه نوع خدمتشان را تبیین می‌کند مراقبت مقتدرانه و مسؤولانه نسبت به حسن و صحت اعمال است. از سویی امر تعلیم و تربیت در رأس اهداف حکومتی آنان است و از سویی دیگر فزونی بخشی به درآمدهای ملی و تقویت بنیه‌ی اقتصادی و از دیگر سوی، امنیت داخلی و خارجی را باید تأمین نمایند، که همه‌ی این‌ها را به عنوان تکلیف از آنان خواسته‌اند.

همه‌ی این‌ها در مقابل دو مسأله‌ی اساسی و زیربنایی مکتبی قرار دارد که به صورت آزاد در جامعه باید قرار داشته باشند و ابنای جامعه خود باید به رتق و فتق آن دو پردازند، که یکی همان تعلیم و تعلم است و دیگری شؤن اقتصادی جامعه. از این رو، دولت اسلامی دولتی مراقب، ناظر اجرایی، پشتیبان عمل و اجرا و خط دهنده‌ی حرکت‌های درون جمعی است و آنچه عصاره‌ی همه این‌هاست وحدت و رفاه ملی است که تضمین‌کننده‌ی آسایش‌های مادی و معنوی جامعه است.

درباره‌ی تقویت بنیه‌ی اقتصادی و افزایش درآمد ملی، پیش از این در رابطه با امور مشترک مدیریت جوامع سخن گفته شد، لیکن آنچه باید در این جا از آن

یاد کنیم توجه به حساسیت شدید نسبت به مسأله‌ی بیت‌المال (اموال عمومی) و مشی مدیران در خصوص آن است.

### امام جامعه و بیت‌المال مسلمین

توجه به نوع حکومت امام علی علیه السلام و شیوه‌های عملی ایشان در مدیریت جامعه و نوع نگاه آن بزرگوار به این مسأله، به عنوان یک اسوه‌ی کامل، می‌تواند سرمشقی زیبا و آینه‌ای تمام نما از مدیریت اسلامی جامعه باشد. در این رابطه لازم است در آغاز به مشی خاص آن حضرت التفات نموده، سپس به تذکرات و بیانات ایشان در این مورد اشاره نماییم.

الف - شیوه‌ی عملی امام علی علیه السلام.

۱) برخورد امام علی علیه السلام با برادر خود و فرزندانش، که در نهج‌البلاغه بدان اشاره می‌کند:

عقیل را دیدم که خیلی سماجت می‌کرد که از گندم شما یک صاع (۳ کیلو) به او بدهم؛ بچه‌هایش را دیدم که موهاشان غبار آلوده و پریشان و از شدت فقر رنگشان گویی با نیل کبود شده بود، او چند مرتبه سخن خود را تکرار کرد و من به او خوب گوش می‌دادم، چندان که فکر کردم می‌خواهم دین خود را به او بفروشم. آنگاه آهنی را سرخ کرده به او نزدیک ساختم، فریاد زد و چون بیمار ناله کرد. گفتم: بچه مرده‌ها بر تو بگیرند ای عقیل! آیا از آهنی که بشری آن را سرخ کرده می‌نالی و من از آتشی که خدا از غضبش آن را گذاخته ننالم؟ (نهج‌البلاغه، ۱۳۵۱، ۷۱۳، ک ۲۱۵)

۲) برخورد با اشعث بن قیس و هدیه‌اش، که در دنباله‌ی داستان عقیل به آن می‌پردازد:

«شگفت‌تر از این، حکایت آن کسی است که شب در خانه‌ام را کوبید در حالی که ظرف سر بسته‌ای را با خود داشت...» به او گفتم: «پاداش یا زکات یا صدقه، کدام یک است؟» و او گفت: «نه این است و نه آن، لیکن هدیه

است.» گفتم: «مادر به عزایت بگریید! آیا آمده‌ای تا مرا از دین خدا بفرییبی؟!»

آیا نمی‌فهمی یا دیوانه‌ای یا هذیان می‌گویی؟!... این دنیای شما نزد من

خوارتر از برگی در دهن ملخی است که به جویدن آن مشغول است.»

۳) برخورد امام با دخترش در رابطه با گردن‌بند بیت‌المال، که جدای از این مسأله‌ی مورد نظر، جنبه‌ی اخلاقی نیز دارد که آن احساس همگونی با سایر اقشار مردم است:

ابن محبوب با واسطه از علی بن ابی‌رافع، خازن و کاتب بیت‌المال، در عهد امام علی علیه السلام، روایت می‌کند که گفت:

«در بیت‌المال گردن‌بندی از لؤلؤ بود و دختر علی بن ابی‌طالب علیه السلام کسی را

پیش من فرستاد تا آن را به عنوان عاریه‌گرودار به مدت سه روز به او امانت

دهم. امیرالمؤمنین علیه السلام از قضیه مطلع شد و مرا احضار کرد و پرخاش نمود

که: چرا در اموال عمومی خیانت کردی؟! در حالی که بدون اذن من و

رضایت عموم مردم در آن دخالت نمودی! گفتم: عاریه‌ای بوده است که

برای آن‌گرو گذاشته‌ام. گفت: آن را زود به جای خود برگردان و دوباره آن

را تکرار نکنی! و اما دخترم، اگر نه به عنوان عاریه‌گرودار آن را از تو گرفته

بود، قطعاً اولین هاشمیه‌ای بود که دستش قطع می‌شد. دخترش گفت: ای

پدر! من دخترت هستم؛ چه کسی برای پوشیدن آن از من سزاوارتر است؟

امام علی علیه السلام فرمود: ای دختر علی بن ابی‌طالب! خودت را از حق بدر مبر!

آیا همه‌ی زنان در این عید [اضحی] می‌توانند چنین زینتی بکنند؟» (مجلسی،

۱۴۰۴ هـ.ق، ۳۳۷)

ب - نمونه‌ای از بیان و گفتار امام علی علیه السلام.

۱) امام با عبدالله بن زمه سخنانی دارد که در ضمن آن به او هشدار می‌دهد که

تنها از بیت‌المال کسی می‌تواند استفاده کند که برای آن زحمت کشیده است؛ آن

هم به مقدار حقش:

این مال و ثروت عمومی نه مال من است و نه مال تو، آن درآمد مسلمانان

است که با شمشیر خود به آن دست یافته‌اند [غنائم جنگی]. پس اگر تو هم در آن جنگ شان شرکت داشتی مثل بهره‌ی آنان برای تو نیز بود و گرنه دست چیده، آنان برای جز دهان آنان نیست. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۸۲۸، ک ۲۲۳)

۲) به زیاد ابن ابیه، که از طرف امام علی علیه السلام در آن زمان والی بصره بود می نویسد:

به خدا سوگند صادقانه می خورم که اگر به من برسد که تو در اموال مسلمانان خیانت کرده‌ای، چه کوچک و چه بزرگ، چنان بر تو سخت بگیرم که از شدت آن به فاقه بیفتی و پشتت از بار زندگی سنگین شود و کارت زار شود. اسراف را رها کن و میانه رو باش، و امروز به فکر فردای [قیامت] خود باش و از بیت‌المال صرفاً همان مقداری را بردار که به اندازه‌ی ضرورت باشد و زیادتر از آن را برای روز نیازمندیت پیش بفرست! [یعنی اگر بیشتر از ضرورت‌ها سهمت می‌شود آن مقدار را صدقه بده] (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۸۷۱-۸۷۰، ن ۲۰).

۳) به اشعث بن قیس، عامل خود در آذربایجان می نویسد:

تو را نمی‌رسد که در کار ملت و دولت به میل خود رفتار کنی... در حالی که در دستت ثروتی از مال خداست که تو از زمره‌ی خزانه داران آن قرار گرفته‌ای تا در نهایت آن را به من تسلیم نمایی، و من امیدوارم که برای تو از جمله بدترین فرمان‌روایان نباشم (همان، ۸۳۹، ن ۵).

۴) دقت و مراقبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در امر بیت‌المال به اندازه‌ای بود که جز برای کار در امر مردم از وسایل بیت‌المال استفاده نمی‌نمود (داستان چراغ بیت‌المال و طلحه و زبیر معروف است). از این جهت در کار استان داران و نمایندگان حکومت مرکزی در مناطق تحت نفوذ، بسیار مراقبت می‌نمود و هر از چندگاهی از آنان می‌خواست تا تصفیه حساب نمایند و به حساب آنان رسیدگی می‌نمود.

همچنین کسانی را به عنوان خبرگیر تعیین نموده بود که اوضاع و احوال کارگزاران را به ایشان اطلاع می‌دادند. در یکی از نامه‌های ایشان به بعضی از کارگزارانش چنین آمده است:

اما بعد، خبری از تو به من رسیده است که اگر چنان کرده باشی خدا را به خشم آورده، امامت را نافرمانی نموده و امانتت را رسوا ساخته‌ای. به من رسیده که تو زمین را لغت نموده‌ای و هر چه زیر پایت بوده گرفته‌ای و هر آنچه را در اختیار بوده خورده‌ای! بنابراین حسابت را برایم رفع کن و بدان که حساب خدا بزرگ‌تر از حساب مردم است (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۹۵۵، ن ۴۰).

و توصیه‌ی این کار را به کارگزاران بزرگ خود که جنبه‌ی نایب‌الحکومه در منطقه‌ی پهناوری داشته‌اند نیز می‌نماید؛ چنان که در عهد نامه‌ی خود به مالک اشتر می‌نویسد:

سپس در کار کارگزارانت بنگر و آنان را از روی پختگی و امتحان به کار گیر، نه از روی دوستی و گزینش رابطه‌ای... و کارشناسان پر آزر را به عنوان همدمانت انتخاب کن، سپس امکانات مادی را بر آنان ارزانی دار، که این موجب نیرو یافتنشان بر خود سازی، و بی‌نیازی از دست یازی به اموال تحت اختیارشان می‌شود، و نیز برای تو حجتی بر بازخواست آنان است، آنگاه که دیدی با تو از در مخالفت در آمدند یا امانتت را نگه نداشتند، سپس نسبت به کارهای آنان به جستجو پرداز، و خبر گیری صادق و وفاکار بر آنان بگمار... (نهج البلاغه، ۱۰۱۱، ن ۵۳)

امام علیه السلام در این ارشادها موقعیت بند آخر را از امور اولویت دارتری می‌شمارد، یعنی اول قدرت بده و اختیارات آن را تعویض کن و دست آنان را از نظر مالی باز، و به دیگران دراز مگذار، آنگاه نظارت و تفقد و خبر جویی از کارشان بنما.

## آبادی و عمران کشور اسلامی

در متن‌های کهن پارسی (عهد پیش از باستان) از نخستین انسان (حضرت آدم) به عنوان: «کیومرث» (گیو + مرط = پهلوان مرد)، «گلشا» (گیل + شاه = حاکم خاک) و «گرشا» (اگر + شاه = حاکم کوه‌ها) یاد شده است و این بدان اعتبار است که آن زمان در بسیط زمین انسانی دیگر نبوده است و تنها او بوده است که بر زمین حکومت می‌نموده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام خوب به این نکته می‌پردازد آنگاه که به کارگزاران خود نسبت به مردم - به ویژه ضعیفان جامعه - سفارش به خوش رفتاری، اجحاف نکردن، مالیات سنگین بستن، و کوشش در عمران آبادی و ازدیاد منابع درآمد مردم می‌نماید؛ امام به مالک اشتر، در عهد نامه‌ی معروف، چنین گوش زد می‌نماید:

تمام توجه تو باید در آبادانی زمین، بیشتر از تمام توجه به جلب مالیات و خراج باشد، زیرا مالیات به دست نمی‌آید جز به وسیله‌ی آبادی؛ و هر که دنبال مالیات بدون آبادی باشد، در حقیقت کشور را ویران ساخته، و مردم را نابود کرده است و سرانجام نیز کار ادامه‌ی حکومتش پا نخواهد گرفت.

(نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۰۱۳، ن ۵۳)

سخت‌گیری بر مردم و در فشار مادی قرار گرفتن آنان پیامد روانی و طبیعی ناگواری برای دولت و حکومت در پی دارد که اگر عصیان اجتماعی و شوریدن نباشد، دست کم مهاجرت به سرزمین‌های بیگانه را در پی خواهد داشت، که بزرگ‌ترین ننگ تاریخی برای آن حکومت تلقی می‌شود و زیانی که متوجه حکومت می‌شود، از زیان مادی محض، به مراتب بیشتر و جبران‌ناپذیر است. از این رو، امام علیه السلام در توصیه‌ای که به زیاد بن ابیه (نایب‌الحکومه‌ی فارس و توابع آن) کرده به این پیامد ناگوار اشاره فرموده است:

مشی عادلانه را در پیش گیر، و از فشار مالیاتی و اجحاف بر مردم بپرهیز! که فشار مالی مردم محروم را به آوارگی از وطن می‌کشاند و اجحاف و جور بر



مردم، آنان را به شمشیر فرا می‌خواند (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۳۰۴، ح

(۴۶۸

و حتی در مورد شیوهی اخذ مالیات از مردم، راهبرد زیبایی را به مأمورین وصول آن توصیه می‌نماید:

در نهایت رعایت ادب و اخلاق پسندیده، با وقار و تواضع می‌گویی: من از طرف ولی خدا آمده‌ام تا اگر در اموال شما حقی از خدا هست دریافت نمایم، اکنون اگر حقی از خدا در اموالتان هست [به وسیلهی من] به او پرداخت نمایید! پس اگر کسی گفت نه، بر او میبچ، و اگر بر تو منت نهاد و گفت آری، بدون این که او را بترسانی یا تهدید کنی یا بر او فشار آوری و در مشقتش اندازی، هر چه داد از او بپذیر. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۷۸۹)

نکته

گفتنی‌ها در این خصوص بسیار است، لیکن نکته‌ای که در مجموع از فرهنگ اسلامی جامعه‌ی آن روز استنباط می‌شود، این است که امر حکومت جامعه را حلوی دهن سوزی نمی‌شمردند تا برای به دست آوردن آن پاری‌های اخلاقی بگذارند و برای رسیدن به آن هر عمل ناپسندی را توجیه شده ببابند؛ هر چند که پس از آن عهد، امر خلافت پیامبر ﷺ به پادشاهی و فرمان‌فرمایی مطلقه تبدیل گردید و همه چیز وارونه شد.

آموزه‌ی فرهنگی دیگری که دریافت می‌شود از کلمه‌ی «عامل» و «عمل» است که بر نایب‌الحکومه و استان‌دار و سایر مأمورین سیاسی و اجرایی دولت اطلاق می‌شده است. چنان که در نهج البلاغه از اینان به عنوان عامل، و از نوع مسؤولیت‌شان به عنوان عمل یاد می‌شود؛ توجه به مفاد مفهومی این واژگان این تلقی را از مدیریت اسلامی به ذهن می‌کشاند که مهم‌ترین مسأله‌ی آن، کار کردن برای مردم در جهت صلاح و خواست آنان است و زیباترین ترجمه‌ای نیز که می‌توان از این واژه به فارسی نمود واژه «کارگزار» است؛ چه آن که «کارگزاردن» به معنای انجام دادن کاری به وجه نیکو و با اخلاصی قلبی است.

## زیربناهای مدیریت اسلامی

نظر به آنچه در خصوصیات فردی و شرایط خاص حاکم و مدیر اسلامی جامعه بیان گردید، اصلی‌ترین زیرکار اجرایی و عملی او کتاب خدا و سنت رسول الله است. از این رو، اجتهاد به عنوان یک قدرت به فعلیت رسیده را می‌طلبد تا به او امکان استنباط حکم واقعی الهی را بدهد. بنابراین، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تا آنجا که وی بتواند مسائل جامعه را از آن استخراج و استنباط نماید، مقدم بر سایر زیرکارهای دیگری می‌باشند که او در مدیریت خود بدان‌ها نیازمند است. تأکید و اعتقاد راسخ به محوریت این دو، در مشی امام علی علیه السلام به اندازه‌ای بود که خلافتی را که عبدالرحمن بن عوف در شورای عمر به وی پیشنهاد کرد که براساس مشی به سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و شیخین باشد، نپذیرفت و گفت:

تو را چه به این حرفها؟ وقتی آن را قطعی به گردن من انداختی، وظیفه‌ی من اجتهاد برای خیر امت محمد است، تا هر جا که بتوانم نیرو و امانت داری به خرج دهم، از آن کمک خواهم گرفت، ولی قول چنان شرطی را به تو نخواهم داد. (دینوری، ۱۳۶۶، ۲۶)

و آنگاه که امر خلافت را به عهده گرفت، برای مردم خطبه خواند و گفت:

برای شما وظیفه‌ای بر ماست که به کتاب خدا و به روش پسندیده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنید و حق آن را بر پا داشته، سنت را بلند گردانید.

(نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۵۴۹، خ ۱۶۸)

دومین زیرکار مدیریتی، برداشت تجارب نیکوی مدیران قبلی است که آنان نیز بر محوریت کتاب خدا و سنت رسول عمل نموده‌اند. امام علی علیه السلام در این مورد به مالک اشتر توصیه می‌نماید:

بر تو واجب آن است که روش‌ها و شیوه‌های مدیریتی گذشتگان را که از حکومت عادل و شیوه‌ی فاضل، و تأثیر پذیری از روش پیامبر یا فراتر از قرآنی برخوردار بوده‌اند به یاد آورده، بدان عمل کنی (نهج البلاغه،

۱۳۵۱، ۱۰۳۳، ن ۵۳).

تجارب موفق مدیریتی (در چارچوب اهداف عالی‌هی مکتبی) چیزی است که عقل سلیم انسانی نیز آن را فریاد می‌زند، زیرا اگر بنا باشد هر کس می‌آید بدون التفات به مقدار راه طی شده و میزان تمدن حاصل شده و نیروهای کار آشنا و دل سوز تربیت شده از نو آغاز کند و آنها را نادیده بگیرد، انسان ناکام و بدبختی بیش نخواهد بود.

امام علیه السلام می‌فرماید:

بدبخت آن کس است که سود عاید شده از عقل و تجربه را بر خود حرام کند. (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۰۸۲، ح ۲۰۲ و نیز ۱۱۸۱، ح ۲۰۲) ۱۸

سومین زیرکار مدیریتی براساس اهداف صحیح الهی انسانی، مسأله‌ی مشاوره و استفاده از صاحب نظران در تصمیم‌گیری‌های تعیین کننده است. امام علی علیه السلام با این که خود معدن علم است و چنان که اشاره شد در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از او کسی برتر در علم و درایت نبوده است، باز هم در جهت تأکید بر درس آموزی دیگران و تحکیم بنیان موقعیت مدیریتی، و رسیدن به صالح‌ترین تدبیرها، مردم را به شرکت در مسأله‌ی مدیریت جامعه با در میان نهادن تجارب خود با وی یا اطلاعاتی که دارند فرا می‌خواند:

مباد که از من گفتار حقی یا مشورت به عدلی را باز دارید و خودداری نمایید! زیرا من برتر نیستم از این که خطا کنم و از آن در کار خود ایمن نمی‌باشم، مگر آنکه خدا مرا کفایت فرماید (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۶۷۸، ح ۲۰۷).

و در جایی دیگر می‌فرماید:

هیچ پشتیبانی همچون مشورت و کنکاش نیست (نهج البلاغه، ۱۳۵۱، ۱۱۱۲، ح ۵۱ و نیز ۱۱۳۹، ح ۱۰۹).

آن که خودکامگی کند نابود می‌شود و آن که با مردان پر تجربه شور نماید، با خرد آنان خود را شریک نموده است (همان، ۱۱۶۵، ح ۱۵۲).

مشورت خواهی مبین هدایت در امور است (همان، ۱۱۸۱، ح ۲۰۲).

## نتیجه‌گیری

با عطف توجه به تفسیر ولایی امانت (احزاب، ۷۲) از سویی، و نظر به جامعیت و شمول مفهوم ولایت نسبت به امر سرپرستی جامعه‌ی دینی از دیگر سوی، و همچنین با رویکرد به برداشت عملی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام، برداشتی که از مفهوم حکومت دینی می‌توانیم داشته باشیم نوع مشخصی از یک نظام مدیریتی کاملاً مشروط جامعه‌ی اسلامی است.

در نظام مدیریت جامعه‌ی دینی، دستگاه حکومت، برخلاف حکومت‌های اقتدارگرا، امانتی است که از جانب خداوند برعهده‌ی کارگزاران امور جامعه گذاشته شده است، نه یک طعمه.

با توجه به توصیف یاد شده این نوع مدیریت انتظارات ویژه‌ای را برمی‌انگیزاند، همچون:

- ۱) اسوه بودن حاکمان؛
- ۲) هادی، مرشد و راهنما بودن و عهده‌داری تربیت ابنای جامعه بر نهج الهی؛
- ۳) جانبداری از حقوق شهروندی اتباع جامعه، که از اهم آنها مشارکت دادن مردم و تقویت حس مشارکت جمعی در آحاد جامعه است؛
- ۴) تلاش برای بالا بردن سطح فرهنگ، دانش، اقتصاد و جلوگیری از حیف و میل بیت‌المال و به طور کلی احساس خادم مردم بودن نه آمر و رئیس و فرمانفرما بودن در خویش بنمایند.

## پی نوشت‌ها

- ۱) ر.ک. به: **قابوسنامه**، اثر کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر؛ **حدائق الانوار**، اثر فخر رازی؛ **کلیله و دمنه**، ترجمه‌ی ابن مقفع به عربی و عنصرالمعالی به فارسی.
- ۲) اشاره به: آیات ۹۵ نساء؛ ۱۳ حجرات؛ ۹ زمر.
- ۳) اشاره به: آیه‌ی ۵۸ فاطر.
- ۴) اشاره به: آیه‌ی ۷۶ نمل.
- ۵) ذی قار نام محلی نزدیک بصره است که امام هنگام رفتن به نبرد با اصحاب جمل در آنجا توقف نموده و خطبه خوانده است.
- ۶) استنباط این نکته از موقعیت خاص کلامی حضرت در گفتگو با خلیفه‌ی سوم است که در مقام موعظه‌ی وی افاده شده است.
- ۷) نقل از کتاب **تأثیر علم بر اجتماع**، صص ۱۴۸-۱۵۰.
- ۸) ترجمه و توضیحات، بهاء‌الدین خرمشاهی، پاورقی آیه، ص ۴۲۷؛ تفسیر امانت به ولایت و ریاست عامه‌ی مردم در احادیث منقول از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در تفاسیر شیعه زیاد به چشم می‌خورد که از آن جمله در تفسیر مواهب علیہ (ج ۳، ص ۴۹۴) و تفسیر شریف لاهیجی (ج ۳، ص ۶۶۵) آن را به ولایت و امامت و ریاست عامه معنی کرده‌اند. در تفسیر جامع (ج ۵، ص ۳۷۷) و ترجمه‌ی تفسیر المیزان (ج ۱۶، ص ۵۳۲) و تفسیر صافی (ج ۴، ص ۲۰۶) و تفسیر البرهان (ج ۴، ص ۳۴۰) و نور الثقلین (ج ۴، ص ۳۰۹) به نقل از محمد بن یعقوب کلینی در کافی به اسنادش از امام صادق علیه‌السلام به همین معنا آمده است.
- در تفسیر قمی (ج ۲، ص ۱۹۸) می‌گوید: **الأمانة هي الأمانة والأمر والنهي**؛ و در نور الثقلین از عیون الأخبار در حدیثی از امام رضا علیه‌السلام می‌گوید: **الأمانة الولاية، من ادعاهها بغير حق كفر**.
- ۹) بیعت نوعی تفویض قدرت از ناحیه‌ی مردم بوده است.
- ۱۰) ر.ک. به: ابن اثیر، **اسد الغابة**، ط بیروت، ج ۴، ص ۱۱۲، **عن الصنابحي**.
- ۱۱) حضرت در این نامه توضیح می‌دهد که ترسیدم مصیبت کوبنده‌ای جامعه را، در اثر امتناع از قبول رهبری ام، فراگیرد.
- ۱۲) معرفی او به مردم یک وظیفه‌ی دینی است که برعهده‌ی خبرگان و یا امام قبلی نهاده شده است.
- ۱۳) ر.ک. به: **الاستیعاب فی معرفة الأصحاب**، ج ۳، ط بیروت، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۱۰۱.
- ۱۴) مأخذ ۱۳، ص ۱۰۹۱؛ **الأصابة فی تمییز الصحابة**، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ۱۴۱۲ هـ. ق. بیروت، ص ۵۶۹.
- ۱۵) ر.ک. به: **الأصابة فی تمییز الصحابة**، به نقل از ترمزی، ص ۵۶۸.
- ۱۶) ر.ک. به: **الاستیعاب فی معرفة الأصحاب**، ج ۳، ص ۱۱۵۳ و نیز در صفحه ۱۱۰۳ آمده است: که عمر گفت: خدا خیرشان بدهد (اصحاب شوری) اگر ولایت را به علی علیه‌السلام بدهند تا ببینند چگونه آنان را بر حق وادار می‌کند.
- ۱۷) ر.ک. به: **الاستیعاب فی معرفة الأصحاب**، ص ۱۱۱۹.
- ۱۸) از جمله عوامل توفیق حفظ تجارب است.

## منابع و مآخذ

۱) قرآن مجید.

- ۲) آرام، احمد (۱۳۶۱)، علم در اسلام، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول.
- ۳) ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۴۰۴ هـ ق)، شرح نهج البلاغه، قم، نشر کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۱۹، ج ۳.
- ۴) ابن حجر عسقلانی (۱۴۱۲ هـ ق)، الأصابة فی تمييز الصحابة، بیروت، ج ۴.
- ۵) ابن عبدالبر (۱۴۱۲ هـ ق)، الأستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت، ج ۳.
- ۶) ابن هشام (۱۳۶۳)، السیرة النبویة، قم، انتشارات ایران، ج ۱ و ۲.
- ۷) الاصبهانی، حافظ ابونعیم (۱۴۰۷ هـ ق)، حلیة الأولیاء، بیروت، چاپ پنجم، ج ۱.
- ۸) الخوارزمی (۱۴۱۱ هـ ق)، المناقب، قم، نشر الاسلامیة، چاپ دوم.
- ۹) دینوری، ابی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه (۱۳۶۶)، الامامة والسیاسة، قم، ج ۱.
- ۱۰) فیض الاسلام (۱۳۵۱)، نهج البلاغه، تهران، نشر مؤلف.
- ۱۱) گواهی، عبدالرحیم (۱۳۵۰)، برگزیده افکار راسل، تهران، نشر شرکت انتشار.
- ۱۲) مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ هـ ق)، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الی الوفا، ج ۲.
- ۱۳) نظام الملک طوسی، خواجه محمد (۱۳۵۸)، سیاستنامه، به کوشش دکتر جعفر شعار، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ج دوم.